روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

چهارشنبه ۳ خرداد ۱۴۰۲ ■ سال سی‌ویکم ■ شماره ۸۷۸۰

مهار تورم و رشد تولید

■ حضرت امیر المؤمنین علی ع:
نیکوکاری زکات نعمت‌هاست و وساطت کردن زکات مقام.

■ اذان ظهر: ۱۲:۰۱ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۰۹
■ اذان مغرب: ۱۹:۳۰ ■ نیمه شب شرعی: ۲۳:۱۰
■ اذان صبح فردا: ۰۳:۱۲ ■ طلوع آفتاب فردا: ۴:۵۳

صفحه آخر

اگر چه دوست به چیزی نمی‌خرد ما را
به عالمی نفروشیم مویی از سرِ دوست
حافظ

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیر مسئول: محسن مهدیان
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی: ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

خاک دامنگیر

فاطمه عباسی

یک پسر جوان را درنظر بگیرید که دانشجوی رشته شادی مثل صنایع‌دستی است. کنارش برای دل خودش عکاسی، فیلمبرداری و نویسندگی هم می‌کند. قد بلندی دارد و کمی لاغر و سبزه است. این تصویر آشنا، تصویر یکی از شهدای معروف جنگ است. معروف که می‌گوییم منظورمان معروف برای اهالی جبهه و جنگ است. کسانی که جبهه وطن دومشان بود و قدیمی‌های جنگ را می‌شناختند. قدیمی‌هایی مثل «بهروز مرادی»، همین شهید معروف.

بهروز مرادی اصالتا اهل اصفهان بود ولی توی خرمشهر به دنیا آمد، توی خرمشهر بزرگ شد، توی خرمشهر جنگید و توی خرمشهر هم شهید شد. بهروز متولد یک دی ۱۳۳۵ بود. با محمد جهان‌آرا همکلاسی بود، ولی بعد که بزرگ شدند، محمد رفت سراغ کارهای نظامی و بهروز رفت سراغ درس دادن. توی همان خرمشهر معلم شد. خودش بعدها می‌گفت که توی مقاومت خرمشهر، با دانش‌آموزهایش همرزم بوده و کلی از این بابت حال می‌کرده. وقتی که خرمشهر سقوط کرد، بهروز جزو آخرین نفرهایی بود که از شهر بیرون آمد و وقتی هم که خرمشهر آزاد شد، بهروز نخستین کسی بود که بالای مناره ترکش خورده مسجد جامع رفت و اذان گفت. توی تابلویی که بهروز برای خرمشهر آزادشده نقاشی کرده بود -یکی دیگر از دلایل معروفیت بهروز مرادی هم همین تابلوست- نوشته بود: «به خرمشهر خوش آمدید جمعیت: ۳۶میلیون نفر» آن موقع ایران ۳۶میلیون نفر جمعیت داشت.

بهروز مرادی (سمت راست تصویر) و صمد شفیعی در کنار تابلوی یادگاری بهروز

از بهروز مرادی که دی ۱۳۶۷ توی خرمشهر شهید شد، کلی یادداشت و نامه و عکس به جا مانده که به نوعی تاریخ مقاومت این شهر است. یادداشت‌هایی که در ادامه می‌خوانید از همین یادداشت‌ها و کار بهروز است. یادداشت‌های یک جوان قدبلند و کمی سبزه که حالا اسمش یادآور روزها و آدم‌هایی است که نگذاشتند خرمشهر جزو ایران نباشد.

●●●

حالا فکر کنید خرمشهر را آزاد کردیم. آن وقت چه کار باید کرد؟ شهری مانند خرمشهر که هر خانه‌اش دست‌کم چند گلوله توپ خمپاره خورده و به‌کلی ویران شده، خاکش دامنگیر است. به‌خاطر خصلت‌هایی که درون زندگی مردم این شهر وجود دارد و برخوردی که با یکدیگر دارند، یک نوع گرما و صمیمیت خاصی دارد؛ طوری که هر کس به این شهر بیاید، ماندنی می‌شود.

قبل از فتح خرمشهر، نوشتن چند خط نامه همراه بود با اعتراض دوستم علی نعمت‌زاده که می‌گفت: «گلوپ را خاموش کن». اما الان که این نامه را می‌نویسم، شاید جنازه علی در قبرستان آبادان پوسیده باشد و کسی نیست که به من بگوید خسته‌ام، چراغ را خاموش کن. من نمی‌دانم بعد از این چه خواهد شد. به مادرم گفته‌ام در جبهه بچه‌ها خواب امام حسین(ع) را می‌بینند و در بیداری نخلستان‌های جزیره مینو را.

●●●

بیشترین صحبت بچه‌ها در مورد حمله خرمشهر است. عبدالله ورانی چند تابلو برای خرمشهر خواست. بالاخره بعد از یک سال و ۷ ماه کم‌کم داریم به روز موعود نزدیک می‌شویم؛ شاید عده‌ای از این بچه‌ها آخرین روزهای عمرشان باشد. کسی چه می‌داند؟ اما خوش به حال کسی که خرمشهر را زیارت می‌کند و بعد شهید می‌شود.

یادداشت

یک جشن و تمام یک ملت

جواد نصرتی

برادر بزرگ من که خداوند حفظش کند، حدود ۲۰سال از من بزرگ‌تر است و دریچه دست اول و بدون واسطه من به اتفاقات تاریخ معاصر است. در تمام این سال‌ها که کنجکاو و مشتاقانه از او درباره اتفاقات تاریخی پرس‌وجو کرده‌ام، با صبر و حوصله و اشتیاق و سخاوتمندانه و با جزئیات کامل تجربیاتش را از دوره‌های مختلف برایم گفته و چنان دقیق این کار را کرده که تصویری بزرگ از آن دوره‌ها، برایم شکل گرفته است. می‌دانم دبیرستانی‌ها در سال آخر انقلاب و بعد از آن، چه ماجراهایی را دیده‌اند؛ از دوران دانشگاه بعد از انقلاب فرهنگی چیزهایی می‌دانم؛ تصویری از شرایط خاکریزهای جبهه جنوب در آخرین روزهای رسمی جنگ دارم و همه اینها را مدیون لطف برادرم هستم که خود را مقید می‌دانست بدون دخیل کردن احساسات، تجربیات شخصی‌اش از تاریخ را تا آنجا که می‌توانست بی‌طرفانه برای من و دیگر برادران و خواهرهایم روایت کند تا با آگاهی بزرگ شویم. اما همین برادر من، در یک مورد، شخصیت روایتگر بی‌طرفش را کنار می‌گذارد و هر بار، حتی همین حالا، با کمی اشک در چشم‌هایش ماجرا را برای ما روایت می‌کند. ما ده‌ها بار شنیده‌ایم که برادرمان چطور در روز سوم خرداد ۶۱، وقتی سخت مشغول درس خواندن در یک باغ باصفا در پشت کارخانه قدیمی ذوب آهن کرج بوده، متوجه صدای تمام‌نشدنی بوق ماشین‌ها در اتوبان شده، دوان دوان خود را به آنها رسانده و در آنجا شنیده که خرمشهر آزاد شده و چنان سرخوش و ذوق‌زده شده که کیف و کتابش را در باغ رها کرده و خود را به محله‌مان رسانده و در بزرگ‌ترین جشن عمومی کشور در تاریخ معاصر شرکت کرده است. ما حال و هوای شهر در روز آزادسازی خرمشهر را نه به واسطه روایت پرجزئیات و آموزگارانه برادرمان که به واسطه لرزش صدایش، وقتی آن شادی و شعف را برای ما تعریف می‌کند، فهمیده‌ایم. ما از همین روایت تکراری و هر بار تازه و جذاب فهمیدیم که روز آزادی خرمشهر، بزرگ‌ترین جشن مردم ایران بوده است. آن جشن و شادی تا روزی که دنیا پا برجاست، قلب ایران را گرم نگه خواهد داشت.

گرینویچ

اعزام به زایشگاه با شتر

یک زن جوان باردار سفر پرماجرایی به زایشگاه برای زایمان داشته و ساعت‌ها شترسواری کرده تا سرانجام بتواند فرزندش را به دنیا بیاورد. این زن ۱۹ساله، در منطقه‌ای دوردست در شمال غرب یمن زندگی می‌کند اما هرگز فکرش را نمی‌کرد که مجبور به انجام چنین سفری شود. او گمان می‌کرد در بدترین حالت، سفری ۴ساعته به بیمارستان خواهد داشت اما به‌خاطر نبود جاده در منطقه کوهستانی، هوای بد و البته درد شدید زایمان، سفر طاقت‌فرسا با شتر ۷ ساعت طول کشید. اوضاع چنان بد بوده که در آخرین مرحله سفر، او مجبور شد از شتر پیاده شود و چند کیلومتر آخر را به همراه شوهرش پیاده راه برود. این زن در ادامه گفت: با هر تکان شتر، چنان دردی را تحمل می‌کرده که انگار بدنش می‌خواسته دو تکه شود. این زن گفته آخرین مراحل سفر را به یاد ندارد اما وقتی صدای گریه پسرش را شنیده، تمام دردها را فراموش و خدا را شکر کرده است.

تقسیم شادی از راه دور

بارها پیش آمده افرادی که در بلیت بخت‌آزمایی برنده شده‌اند به‌صورت ناشناس پولشان را دریافت کرده‌اند تا مجبور نباشند چیزی از جایزه‌شان را به کسی بدهند. اما یک مرد آفریقایی در آمریکا، بعد از برنده شدن لاتاری نشان داده که چه قلب بزرگی دارد. این مرد که در کارولینای شمالی زندگی می‌کند، پولی که از این طریق برنده شده را به جای اینکه برای خودش نگه دارد، صرف امور خیریه در آن طرف دنیا کرده و به دانش‌آموزان آفریقایی اختصاص داده است. سلیمان سانا اخیرا ۱۰۰هزار دلار برنده شده است. او که اخیرا از مالی به آمریکا آمده، درد و رنج هموطنانش را فراموش نکرده و این پول را از طریق یک بنیاد خیریه، برای تحصیل در اختیار دانش‌آموزان در شهر زادگاهش قرار داده است. او گفته که هدفش این است که با این پول، چند کلاس به مدرسه شهر زادگاهش اضافه کند.

مزرعه در دل اتوبان

مزرعه‌ها، معمولا در جاهایی که انتظار داریم قرار دارند و به‌ندرت پیش می‌آید یکی از آنها، در جای عجیبی باشد. اما یک مزرعه در انگلیس، در عجیب‌ترین جای ممکن قرار دارد: وسط ۲لاین یک بزرگراه. این مزرعه که استات هال نام دارد، در منطقه کادردیل در شمال انگلیس، بین دو لاین اتوبانی قرار دارد که لیورپول را به هال متصل می‌کند. افسانه‌های زیادی درباره این مزرعه وجود دارد، ازجمله اینکه وقتی این بزرگراه ساخته می‌شد، مالکانش آن را نفروختند و به همین‌خاطر اتوبان از اطراف این مزرعه عبور کرد. با این حال، در یک مستند گفته شده که مسئله اصلا اینطور نبوده و برخی مسائل درباره استحکام زمین مزرعه، باعث شده تا بزرگراه به جای اینکه از دل مزرعه عبور کند، از کنار آن رد شود. مالکان هم اجازه پیدا کردند در آن بمانند. مالکان فعلی که یک خانواده ۳نفره هستند، گفته‌اند که به خاطر استفاده از پنجره‌های چند جداره، صدای خودروها اصلا وارد خانه نمی‌شود و برخلاف تصور عموم، هوای این منطقه مطلقا آلوده نیست. آنها گفته‌اند زندگی در این مزرعه بسیار آرام است و گاهی فقط از بوق‌زدن‌های رانندگان در نیمه شب عصبانی می‌شوند. البته آنها گفته‌اند که تنها مشکلشان تنهایی است چون نزدیک‌ترین همسایه‌هایشان، حدود نیم‌ساعت با آنها فاصله دارند.

جهان‌نما

پارک ماشین در نیروگاه‌های محلی

پارکینگ‌ها، در آینده‌ای نزدیک، نه فقط ما را از سرگردانی برای پیدا کردن یک گوشه که ماشینمان را آنجا بگذاریم خلاص خواهند کرد که چراغ خانه‌هایمان را هم روشن خواهند کرد.

در اروپا، تبدیل پارکینگ‌ها به نیروگاه‌های محلی به‌شدت سرعت گرفته و انتظار می‌رود در آینده‌ای نزدیک، هر پارکینگ بخشی از زنجیره نیروگاهی باشد که از نور خورشید، برق تولید می‌کند. ایده ساده و کارآمد این است که پارکینگ‌ها با پنل‌های خورشیدی مسقف شوند؛ این پنل‌ها، جدا از اینکه روی ماشین‌ها سایه می‌اندازند، برق هم تولید می‌کنند. ظرفیت پارکینگ‌ها هم البته متفاوت خواهد بود. یک پارکینگ که حدود ۲هزار پنل داشته باشد، می‌تواند تا زیر یک مگاوات انرژی تولید کند که برای مصرف صدها خانه کافی است. بهترین حالت، تبدیل پارکینگ‌های اطراف مکان‌هایی مثل دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها به نیروگاه است؛ چون این ساختمان‌ها بسیار بیشتر از خانه‌ها برق مصرف می‌کنند و معمولا هم به‌خاطر مراجعان بسیار زیاد، پارکینگ‌های بزرگی دارند.

کشورهای مختلف، برنامه‌های متفاوتی برای تسهیل این کار دارند؛ برای نمونه، سنای فرانسه قانونی را تصویب کرده که براساس آن، هر پارکینگ قدیمی و جدیدی که بالای ۸۰ماشین ظرفیت داشته باشد، باید به پنل‌های خورشیدی مجهز شود.

در کشورهای دیگر، مثل انگلیس، قانون مشخصی در این‌باره وجود ندارد اما هزینه‌های بالای تامین انرژی و قبض‌های سنگین برق، کسب‌وکارهای خصوصی را به فکر انجام کار مشابهی انداخته است. در آمریکا، این کار در ایالت‌های مختلف تشویق می‌شود و دانشگاه‌ها پیشتاز آن هستند. در چین هم پارکینگ‌های زیادی به همین شکل مسقف شده‌اند. علاوه بر تامین برق برای مصارف صنعتی، این کار در آینده می‌تواند به نفع راننده‌ها هم باشد، استفاده از خودروهای برقی به‌شدت در حال گسترش است و یکی از معضلات این بازار در حال رشد، فراهم کردن زیرساخت‌ها برای شارژ خودروهاست. این پارکینگ‌های جدید می‌توانند در آینده نقش چشمگیری در این زمینه داشته و علاوه بر اینکه جایی برای پارک خودرو باشند، جایگاه شارژ آنها هم باشند.

روز خوب

مناسب تماشا

در ایام هفته موزه‌گردی، روزی را هم به نام «روز موزه و معلولیت» نام‌گذاری کرده‌اند. اگر ماموریت موزه‌ها را به غیر از حفظ و نگهداری از میراث ملموس و ناملموس به‌عنوان وظیفه اصلی، ایجاد تعاملات اجتماعی برای تبادل و اشاعه فرهنگی، درک متقابل، صلح و در نتیجه رسیدن به حال خوب بدانیم، باید به موضوع دسترسی‌پذیری و مناسب‌سازی با هدف ایجاد فرصت‌های برابر برای همه اقشار جامعه ازجمله افراد دارای معلولیت، سالمندان و کودکان توجه ویژه ای داشته باشیم. اصلا برای همین هم سوم خرداد را با عنوان روز موزه و معلولیت نام‌گذاری کرده‌اند تا توجه مسئولان به این موضوع مهم جلب شود. هر سال هم در این روز برنامه‌های مختلفی برگزار می‌شود؛ مثل پاراتور موزه‌گردی، نشست‌های تخصصی با محوریت نقش افراد دارای معلولیت در موزه‌های کشور و... امسال هم نمایشگاه کارتون «موزه و معلولیت» به مناسبت روز موزه و معلولیت همزمان با روز جهانی موزه و هفته میراث فرهنگی در خانه کاریکاتور ایران و مجموعه فرهنگی، تاریخی سعدآباد برگزار می‌شود. هدف از برگزاری این نمایشگاه تحقق حقوق افراد دارای معلولیت برای دسترس‌پذیری موزه‌ها و اماکن فرهنگی و هنری، نوآوری موزه‌ها و تامین نیازهای آموزشی - پژوهشی معلولان است. آثار این نمایشگاه هم منتخبی است از آثار راه‌یافته به نمایشگاه سومین جشنواره پاراتور که به همت انجمن فرهنگی، ورزشی و گردشگری معلولان پارس، معاونت گردشگری وزارت میراث فرهنگی و خانه کاریکاتور ایران بسامان رسیده است. نمایشگاه موزه و معلولیت همزمان در خانه کاریکاتور ایران و مجموعه فرهنگی، تاریخی سعدآباد، با برگزاری پاراتور و بازدید از مجموعه کاخ موزه‌های سعدآباد همراه با نمایش فیلم برگزار می‌شود. در خانه کاریکاتور ایران هم این نمایشگاه از تاریخ ۳ تا ۳۱ خردادماه امسال برپاست و می‌توانید برای تماشای این کارتون‌ها به خانه کاریکاتور در خیابان دکتر شریعتی، تقاطع اتوبان شهید همت، خیابان داوود گل نبی غربی، بعد از میدان احمدی روشن (کتابی) پلاک ۴۴ بروید.

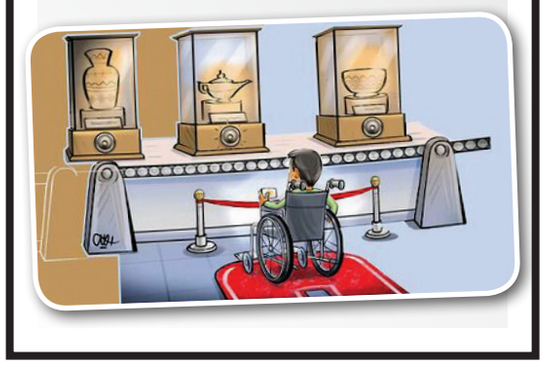

خوش‌خبر

صف نان و کتاب

آقا رحمان نوری، ۲۸ ساله و اهل نورآباد است. از سال‌ها قبل فکر دایر کردن یک کتابخانه در سرش می‌چرخید تا بالاخره سال گذشته با جابه‌جایی نانوایی‌اش این ایده را عملی کرد. بله، درست خواندید؛ نانوایی‌اش، چون آقا رحمان نه مسئول فرهنگی است، نه نویسنده و نه حتی از بزرگان عالم نشر، ولی خوب بزرگی کردن بلد است آن هم در یک گله جا، گوشه نانوایی‌اش. او می‌توانست همان گوشه، بساط نان‌های سنتی یا عسل و خشکبار را پهن کند، سودی بیشتر ببرد و پولش را بزند به زخم زندگی‌اش، اما خب فکر کتابخانه زدن و کتابخوانی هم‌محلی‌هایش از هر سود اضافه برایش لذت‌بخش‌تر بود. البته اوایل فکرش را نمی‌کرد که مردم از این کتابخانه استقبال چندانی بکنند و تصورش این بود که روزی یک یا دو نفر از مشتریان نانوایی، بیایند و کتاب‌های کتابخانه‌اش را ورق بزنند و یک مطالعه مختصری هم داشته باشند، اما حالا روزانه ۳۰ تا ۴۰ مشتری در صف نانوایی مشغول خواندن کتاب می‌شوند و شاید برای نخستین بار در تاریخ بشریت، آدم‌های نورآباد دلشان بخواهد کمی بیشتر در صف بمانند و بیشتر از بودن در این گروه مطالعاتی خلاقانه حظ ببرند.

ساخت کتابخانه به جای حبس

حال که بحث کتابخانه شد، بگذارید این خبر خوب را هم بدهیم از خراسان جنوبی؛ مدیرکل کتابخانه‌های عمومی این استان گفته: «زندانیان خراسان جنوبی با فعالیت‌های عمرانی در ساخت‌وساز کتابخانه‌ها، از حبس جایگزین بهره‌مند می‌شوند.» حالا کم و کیف ماجرا از چه قرار است؟ باید بگوییم که نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور فکری کرده، درخور و شریف. به این ترتیب که طی تفاهمنامه‌ای با قوه قضاییه، مقرر شده زندانیان (البته با تشخیص قضات) بتوانند به‌عنوان نیروی کارگری در فعالیت‌های عمرانی کتابخانه‌ها همکاری کنند و حبس‌های جایگزین برای آنها اعمال شود. ؛ خبر خوب‌تر اینکه این قرارداد در سال جاری اجرایی خواهد شد. خدا را چه دیدید، شاید برای این زندانیانی که بد روزگار آنها را به بند کشیده و خوب روزگار در همان بند، راهشان را به کتابخانه باز کرده، دری باز شود که بعد از آزادی، هم و غم‌شان در کنار خانواده دوستی و عقل معاش، فرهنگسازی و کتابخوانی بشود و شاید هم روزی، کتابی نوشتند و از تغییر زندگی‌شان بعد از کمک در ساخت کتابخانه حرف زدند.

پایان سفر مردان دریا

«ناوهای دریایی ارتش پس از ۸ماه دریانوردی و سفر به دور دنیا، وارد آب‌های ایران شدند.» این خبر از بهترین و غرورآمیزترین اخباری است که این روزها منتشر شده و حیف است که درباره‌اش چیزی ننویسیم. در خبرها آمده بود که هشتاد و ششمین ناوگروه نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، متشکل از ناوشکن جمهوری اسلامی ایران دنا و ناوبندر مَکران که سفرش را با نخستین نسیم‌های پاییزی سال گذشته آغاز کرده بود، پس از ۲۱۳ روز دریانوردی شکوهمند، طی کردن بیش از ۶۵ هزار کیلومتر دور تا دور کره زمین و ثبت آمارهای بی‌نظیر در این مأموریت استثنایی به آغوش وطن بازگشت. ناوهای تماما ایرانی «دنا» و «مکران» برای نخستین بار در طولانی‌ترین سفر تاریخی خود، دور دنیا را پیمودند تا پیامی مهم را به گوش جهانیان برسانند؛ «نمایش اقتدار و توان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی و ظرفیت‌های بالای علمی و تخصصی جوانان ایران»، مهم‌ترین پیامی بود که برای همه جهان محرز شد و با اهتزاز پرچم ایران در اقیانوس‌های دنیا، توانمندی‌های دریایی و نظامی ایران را به رخ جهانیان کشید. ناوگروه ۳۶۰ ماموریت خود را با حضور در رزمایش ذوالفقار نداجا آغاز کرد و سپس با درگیری و تامین امنیت کشتی‌های تجاری از شر دزدان دریایی در خلیج عدن ادامه داد و حتی پس از سفری ۸ ماهه نیز اولویتش تامین امنیت کشتی‌های تجاری ایران و دیگر کشورهای دوست در اقیانوس‌های آزاد بوده است. کارشناسان دریایی بسیاری پیش‌بینی می‌کردند ایرانیان با این سفر دست به کاری خطرناک می‌زنند. چرا که تجربه کافی برای سفرهای دریایی این‌چنینی، آن هم بدون پشتیبانی غیرممکن است. در شرایطی که اگر کوچک‌ترین مشکلی در روند کاری هر یک از قطعات ناوها روی دهد برابر با غرق شدن کامل ناو در آب‌های عمیق اقیانوس آرام یا اطلس خواهد بود، اما ملوانان نیروی دریایی ثابت کردند که نه‌تنها این همت بلکه اراده و دانش فنی لازم برای هر نوع سرویس و نگهداری از این غول‌های چندهزار تنی در دل آب‌هایی که از هر خشکی در دسترس، کیلومترها فاصله دارد را دارا هستند. حالا هم سفیدپوشان سروقامت نداجا بعد از ۸ماه دوری از خاک و میهن خودشان، با گردنی برافراشته و سربلند با شادمانی از موفقیت‌آمیز بودن ماموریت محوله، آماده می‌شوند تا بار دیگر عرصه اقیانوس‌ها را با نام ایران و ایرانی آشتی دهند.

آخر مصور

اثر: کارلوس آلجاندرو فالکو/ کوبا